

## مؤلف، احزاب دولتی دوره پهلوی را از لحاظ ساختاری، تمرکزگرای دموکراتیک و از حیث عملی وابسته به شخص شاه قلمداد می کند

رعایت اصل بیطرفی علمی، استناد به شمار زیادی از منابع، ارائه اطلاعات جدید و بکر، ذکر اساسنامه و مرامنامه احزاب دولتی و ذکر چارچوب تئوریک در ابتدای هر مبحث از جمله امتیازات این کتاب است

نوین تغییر می دهد و همین بازی اقلیت و اکثریت فرمایشی را تا اواخر بعدی که تا ۱۱ اسفند ۵۳ به درازا می انجامد، ادامه می دهد و در آنجاست که تشکیل حزب واحدی به نام رستاخیز را اعلام می دارد و در آن به بازی جناحی روی می آورد. از طرف دیگر شاه از ساواک به منزله ابزار نظارت بر فعالیت احزاب استفاده می کند و تمامی حرکات اعضای حزب را زیر نظر می گیرد.

به نظر مؤلف همه این فعالیت ها به این منظور انجام می شد که اولاً احزاب دولتی در مجلس سر و صدایی راه بیندازند و در عین حال وفادار به شاه و نظام باشند و مشروعیت نظام را زیر سؤال نبرند، ثانیاً مشارکت سطحی و صوری احزاب دولتی می توانست وجود دموکراسی در سیستم حکومتی شاه به حساب آید و ثالثاً مخالفت گروه های سیاسی دیگر را که خارج از دایره مخالفت آرام بودند، به سادگی غیرقانونی اعلام کنند و آنها را سرکوب نمایند.

در آخرین فصل کتاب، مؤلف به تشریح عملکرد و سازمان احزاب دولتی می پردازد و از لحاظ ساختاری و بر مبنای اساسنامه، آنها را تمرکزگرای دموکراتیک و از حیث عملی وابسته به شخص شاه قلمداد می کند، و بیان می دارد که گرچه ظاهراً قرار بوده که منابع مالی آنها از حق عضویت اعضا تأمین شود ولی عملاً از منابع دولتی تأمین شده است. نکته مهم درباره فعالیت احزاب دولتی، عدم فعالیت آنها بدلیل عدم انگیزه جدی و ریشه های است. غالب اعضای احزاب دولتی از حزب به عنوان سکوی پرش برای خود استفاده کرده و از این طریق به دنبال کسب مقام و موقعیت بهتر بوده اند.

نتیجه گیری نهایی مؤلف در مورد احزاب دولتی این است: ۱) همگی مخلوق دولت بودند و خالق آن به حساب نمی آمدند و به همین دلیل تفاوت چندانی با یکدیگر نداشتند. ۲) منفعت طلبی، سودجویی و فرصت طلبی انگیزه عضویت در آنها را تشکیل می داد. ۳) به دلیل نبود انگیزه های سیاسی

و وجود انگیزه های غیرسیاسی و فرصت طلبی، موفق به جلب مشارکت و حمایت عمومی نشدند و متقاضیان مشارکت به صف مخالفان زیرزمینی پیوستند. ۴) به دلیل تضاد برنامه ها و سیاست های حزبی با «رژیم حقیقت جامعه» و الگوبرداری کامل از برنامه های شاه، نتوانستند به منزله عامل مشروعیت زایی برای حکومت شاه عمل کنند. ۵) سرانجام تبعیت از نهاد پدرسالاری و تسلیم محض در برابر شاه و نسبت دادن خصلت های قهرمانی به وی نظیر گره گشای مشکلات ایران و کسی که رساندن مردم را به تمدن بزرگ رسالت الهی خود می داند، ویژگی دیگر کارگزاران و اعضای احزاب دولتی بود.

### ملاحظه نهایی

در مورد این کتاب در مجموع باید چند نکته زیر را ملاحظه نمود:

۱- از لحاظ روش تحقیق و نگارش، ضوابط و معیارهای علمی رعایت شده و اصل بیطرفی علمی حتی الامکان مورد توجه بوده است.

۲- فصول کتاب، مستند به شمار زیادی از منابع است و این خود نشانه فعالیت مجدانه مؤلف می باشد.

۳- ویژگی مهم دیگر کتاب این است که مولف اطلاعاتی جدید و بکر در اختیار خواننده قرار داده است و این مسأله مرهون استفاده از آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی است.

جالب توجه اینکه اکثریت قریب به اتفاق این اسناد، اسناد به جای مانده از ساواک اند که در رده بندی اسنادی از اهمیت خاصی برخوردارند.

۴- ذکر اساسنامه و مرامنامه احزاب دولتی به عنوان ضمیمه نیز از محسنات دیگر کتاب است. بی تردید اینها اسنادی است که برای محقق امکان مطالعه بیشتر را فراهم می آورد.

۵- ذکر چارچوب تئوریک در ابتدای هر مبحث از محسنات دیگر کتاب است و این نشان دهنده انسجام ذهنی و عمق مطالعات نگارنده است.

۶- یکی از اشکالات کتاب اغلاط نسبتاً فراوان تایی کتاب است که در چاپهای بعدی حتماً باید رفع گردد.

۷- علیرغم دقت نظر نویسنده، متأسفانه در صفحه ۶۹ تعریف نظری و رایج از دولت که به State از آن تعبیر می شود وانهاده شده و بدون پرداختن به این تعریف همه فهم و نسبتاً جهان شمول، به مصداق دولت شاه پرداخته است. عین عبارت نویسنده چنین است:

«منظور از دولت را در دو تعریف جداگانه می توان بیان داشت. اگر دولت را به معنای عام آن در نظر گرفته معادل قوه مجریه بشماریم... اما تعریف عملیاتی از دولت که می تواند تا مقداری به ایضاح این رابطه بپردازد عبارت است از: دولت مهمترین نهاد سیاسی بود که دارای سه رکن اصلی شخص شاه در مقام مؤسس و گرداننده اصلی احزاب دولتی، کابینه ها و نخست وزیران (به مثابه رهبران و سازمان دهندگان احزاب دولتی) و ساواک (به مثابه ابزار نظارت) بود.»

این درحالی است که تعریف عام دولت، تعریف آن به State یا نظام است و آنچه معادل قوه مجریه است واژه Government است، نه State. با این وجود مشخص است که منظور نویسنده از تعریف عملیاتی دولت، فقط دولت پهلوی دوم بود و لا غیر. در مجموع این کتاب می تواند دستمایه ای برای مطالعات جامعه شناسی سیاسی در تاریخ معاصر ایران قرار گیرد و گاهی باشد در راه انجام مطالعات آکادمیک در تاریخ سیاسی معاصر ایران. شایسته است که دیگر دانش پژوهان این راه را ادامه دهند.

نقد  
و  
بررسی

# جامعه شناسی قومیت دوران پهلوی

○ قومیت و قوم گرایی در ایران؛ از افسانه تا واقعیت  
○ حمید احمدی  
○ نشر نی، ۱۳۷۸  
○ ۴۴۸ صفحه، ۲۲۰۰ نسخه

کتاب حاضر، دهمین اثر نویسنده و در واقع رساله دکترای ایشان در دانشگاه کارلتون به راهنمایی جان زیگلر و مشاوره ویلیام میلوارد است که در سال ۱۳۷۸ با حذف و اضافاتی به صورت موجود، به چاپ سپرده شده است.

### الف. معرفی کتاب

همانطور که از عنوان اثر برمی آید نویسنده درصدد آن است که با نگاهی نقادانه به مفهوم قومیت؛ جریانهای قومی و مطالعات انجام شده در مورد منازعات قومی بپردازد. بکارگیری این عنوان از سوی مؤلف به خواننده القا می کند که نویسنده قصد روشنگری و تبیین و تعیین دقیق مرز میان افسانه و واقعیت در ارتباط با مسایل قومی ایران را دارد. با مطالعه کتاب این واقعیت ملموس تر می شود که نویسنده قومیت و قوم گرایی را به مفهوم مصطلح غربی آن در ایران، افسانه ای بیش نمی داند و آن را حاصل ذهنیت پردازی محققان و نه امری منطبق بر واقعیت تاریخی می انگارد.

برای این منظور مؤلف با رهیافتی انتقادی نسبت به مطالعات پیشین، مدلی تازه با بهره گیری از جامعه شناسی، علوم سیاسی، انسان شناسی، و روابط بین الملل برای تحلیل ارائه می دهد. در ادامه از همین الگو برای تحلیل و ارزیابی تحولات و وقایع قومی در سه منطقه کردستان، سیستان و بلوچستان و آذربایجان که در واقع موصن سه قوم کرد، بلوچ، ترک (شاخه آذری) است، استفاده می کند، و سیاسی شدن تمایزات زبانی و مذهبی در این مناطق را با بهره مندی از مطالعات جامعه شناسی تاریخی تبیین می کند.



اثر حاضر را می‌توان یکی از کُتب راهبردی و مرجع در باب مساله قومیت دانست؛ چرا که متاسفانه درباره مسایل قومی در ایران تا قبل از نگارش این کتاب، شاهد هیچ اثر جدی نبوده‌ایم.

کتاب، دربردارنده مقدمه، ۷ فصل، و در نهایت جمع‌بندی و سخن نهایی می‌باشد. هر فصل نیز علاوه بر داشتن زیرفصل‌های حاوی موضوعات مختلف، دارای جمع‌بندی و نتیجه‌گیری است. ساختار کتاب بر محوریت چهارچوب نظری آن که در فصل چهارم آمده شکل گرفته است.

**فصل اول:** در این فصل نویسنده به تحدید و تعریف مفهوم‌بندی‌هایی نظیر قومیت، گروه‌های قومی، قوم‌گرایی، قبیله‌گرایی (ایل‌گرایی)، سیاست قومی و ناسیونالیسم قومی پرداخته است. نویسنده با ذکر اختلاف‌نظرهای بسیار متخصصان، این اصطلاحات را نه تنها واجد معنای یکسان نمی‌داند، بلکه به اعتقاد او تعریف صریح آنها بسیار دشوار و دردسرساز است. از این رو به نقدیافته‌ها و مفهوم‌پردازی‌های جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان پرداخته است.

به عقیده وی واژه قومیت در اصل برای مطالعه یک چارچوب تاریخی خاص، یعنی ایالات متحده آمریکا وضع شده که در آن گروه‌های مختلف نژادی، زبانی و مذهبی دارای ملیت‌های اولیه گوناگون بوده‌اند و بر مبنای «نظریه کوره مذاب» این گروه‌های قومی و مذهبی سرانجام در فرهنگ و شیوه زندگی آمریکایی حل می‌شوند. کاربرد جهانی این واژه، حاصل مطالعات ناتان گلیزور و دانیل

موینیهان درباره گروه‌های قومی آمریکا در سال ۱۹۷۵ است. (ص ۲۲)

نویسنده اطلاق صفت «قومی» به گروه‌های مهاجر از اروپا و آسیا و دیگر نقاط جهان سوم به آمریکای شمالی را از عوامل ایجاد آشفتگی در تعریف قومیت می‌داند و در نهایت با ذکر اتهامات و تناقضات و ناهماهنگی‌های موجود در این تعاریف، این موارد را معضلی افزون بر افسانه قومیت ارزیابی می‌کند.

گرایش آثار نظری در ایران به کاربرد نظریه‌های مربوط به تبیین قومیت و ناسیونالیسم قومی در غرب که تفاوت‌های ساختاری، اجتماعی، سیاسی و تاریخی با جوامع جهان سوم (خاورمیانه و ایران) دارند، مورد انتقاد مؤلف قرار گرفته و از اینکه بدون لحاظ تفاوت‌های سیستمی، تحلیل‌های نادرست بر اساس تجربه غرب در مورد خاورمیانه ارائه شود، تحت عنوان مخدوش جلوه دادن واقعیت رابطه میان دولت‌ها و قبایل یاد می‌کند. (ص ۴۳)

ایشان جهت مفهوم‌پردازی بومی در این حوزه اجتماعی - سیاسی به رد تعمیم‌های جهان شمول، همسان‌پنداری تحولات تاریخی، مفروض‌پنداری پدیده‌ها و تعاریف پرداخته و با بهره‌گیری از نگاه تاریخی به مسایل و مفاهیم و مطالعات تجربی به نوعی «شالوده‌شکنی» اقدام می‌کند و پنداشت‌ها و تئوری‌پردازی‌های مربوطه را در رودخانه تاریخ می‌شوید و می‌آزماید تا مفاهیم ناب و خالص و تئوری‌های مناسب را از نمونه‌های بدل آن تشخیص دهد. اینکه ایشان تا چه میزان در این امر موفق بوده است، مطلبی است که جامعه علمی باید به قضاوت بنشیند. ولی استقلال نظر و نگرش بومی به مسایل، ویژگی بارز اثر است که در اولین نگاه به چشم می‌آید.

**فصل دوم** تحت عنوان قبایل و دولت‌ها در ایران با ذکر اهمیت جوامع ایلی در زندگی سیاسی و تاریخی ایران و روابط میان دولت مرکزی و آن جوامع شروع شده و در ادامه مؤلف، رهیافت‌های غیرتاریخی در مورد اقوام ایرانی را زیر سؤال برده است. به نظر وی ملاحظات سیاسی - اجتماعی در پیدایش ایالات، نقش اساسی داشته و در این مورد، به ۳ ایل شکل یافته بر اساس ملاحظات سیاسی اشاره می‌کند (ایلات قزلباش، شاهسون و خمسه) همچنین نظام اقتصادی و سیاسی ایل را سلسله مراتبی تلقی می‌کند و از نظر مراودات به ذکر شواهد تاریخی روابط میان دولت‌ها و ایلات می‌پردازد و با توجه به این مراودات اعتقادی به انزوای ایلات ندارد.

به نظر مؤلف، ایلات در ایران یا خود حکومت‌ساز بودند (نظیر غزنویان، سلجوقیان، صفویان، افشاریه، زندیه، قاجار و...) یا آنکه دست‌ساز حکومت مرکزی بوده‌اند. (نظیر خمسه، قزلباش و شاهسون) از طرفی هر ایلی در صورتی قدرتمند می‌شد که حکومت مرکزی از آن حمایت کند. خاتنها و حکام ایلات نیز در تعامل با حکومت مرکزی بوده

و در تهیه مالیات، قشون، نظم ایالت و... نقش اساسی ایفاء می‌نمودند. حکومت نیز آنان را به عنوان نماینده رسمی خود در منطقه می‌شناخت از این رو سبب تقویت جایگاه و موقعیت سیاسی آنها می‌شد. پس روابط عشایر و حکومت را بیشتر مبتنی بر روابط مشترک همکارانه و کمتر خصمانه ارزیابی می‌نماید.

نویسنده ایلات را دارای ویژگی‌ها و کارکردهای مهمی می‌داند و معتقد است نمی‌توان آنها را لزوماً دولت‌ناپذیر دانست و تاریخ نیز مؤید چنین امری است. وی تمایزات فرهنگی ایلات و قومیت‌های ایرانی را با سایر اقشار، در حدی نمی‌بیند که سبب تمایزات هویتی گردد.

در **فصل سوم** کتاب با پرداختن موردی به سه منطقه کردستان، بلوچستان و آذربایجان و بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی در بستری تاریخی و نگاه انتقادی به عناصر هویت بخش نظیر زبان، نژاد، اسطوره‌ها، افسانه‌ها، تجارب و خاطرات مشترک تاریخی، مذهب و آداب و رسوم اظهار می‌دارد که گرچه این علایق کهن بوده و همیشه وجود داشته‌اند، اما سیاسی شدن این تمایزات و علایق، از اوایل قرن بیستم همزمان با تکوین دولت مدرن مطلقه در ایران آغاز شده و در قالب تمایلات مرکزگرایانه و جدایی‌خواهانه، مطالبات منطقه‌ای و جنبش‌های قومی ظهور یافته است.

مقایسه میزان همبستگی در سه قوم کرد، بلوچ و ترک نشان می‌دهد که مسایل زبانی و مذهبی کردها بیش از بلوچها و آذربایجان سیاسی شده است. با این حال وسعت و شدت فعالیت‌های سیاسی خشونت‌بار کردستان ایران، در مقایسه با کردستان ترکیه و عراق کمتر است. (ص ۷۷) وی با اشاره به پراکندگی قوم کرد در ایران معتقد است که کردهای کرمانشاه و خراسان به دلیل شیعه بودن و فرهنگ سیاسی نزدیک به فرهنگ سیاسی ایرانی و نزدیکی بیشتر زبانی، کمتر با کردهای کردستان در گرایش‌های سیاسی محلی‌گرایانه همدلی نشان داده‌اند (ص ۷۸). در مورد بلوچ‌های ایرانی نیز معتقد است که آنها در فعالیت‌های سیاسی جدایی‌خواهانه شرکت چندانی نداشته و حرکت‌های سیاسی محلی‌گرایی بلوچ‌ها عمدتاً در بلوچستان شرقی واقع در پاکستان متمرکز بوده و این به علت پیوندهای عمیق تاریخی، زبانی و فرهنگی است که میان آنها و ایرانیان وجود داشته است (ص ۱۲۱-۱۱۷)

وی تنها وجه تمایز آذری‌ها را از دیگر ایرانیان زبان آنان دانسته و برخورداری و همانندی آنها را در میراث فرهنگی مشترک و اعتقاد به مذهب تشیع یادآور شده و معتقد است عامل مجادله تاریخی میان ناسیونالیست‌های افراطی ترک فعال در جمهوری آذربایجان و ترکیه و تاثیرات آن در آذربایجان ایران صرفاً مساله زبان است.

**فصل چهارم** کتاب به بررسی نظریات مرتبط با قومیت و بروز گرایش‌های سیاسی قومی (ناسیونالیسم قومی) اختصاص دارد. مطالب این فصل به دو قسمت

تقسیم می‌شود. در قسمت نخست مولف با ذکر و نقد نظریات مختلف، در زمینه مسأله قومیت و ناسیونالیسم قومی، زمینه ورود به بحث دوم یعنی طراحی چارچوب نظری جهت تبیین مسایل قومی و گرایش‌های قوم‌گرایانه را فراهم می‌آورد. در ذیل قسمت نخست از فصل چهارم مولف ضمن بحث از ماهیت قومیت و هویت قومی و ناسیونالیسم قومی به دو رهیافت عمده کهن‌گرا و نوگرا (ابزارگرا، موقعیت‌گرا و منفعت‌گرا) اشاره می‌کند.

از نظر کهن‌گرایان نظیر شیلز، کلیفورد، گیرتز، وان دان برگه، ماسترو و واکر کونور وابستگی‌های ناشی از جد مشترک، سرنوشت مشترک، تاریخ مشترک، زبان مشترک و دیگر عناصر، هویت قومی افراد را می‌سازند. مردم یک گروه قومی به واسطه داشتن این عناصر همبستگی داشته و تصویری از خود دارند که ناشی از جامعه‌پذیری اعتقادات و تمایزات آنهاست، این شناخت از خود، منشأ بروز روابط قومی و عاطفی و تعهدات مربوط به این روابط می‌شود. بر این مبنا کهن‌گرایان معتقدند که قومیت و ناسیونالیسم قومی پدیده‌ای مدرن نیست و با تغییر و تحول شرایط موجود از بین نخواهد رفت. (ص ۱۴۶-۱۴۳)

نویسنده سپس انتقاداتی را که از سوی نوگرایان متوجه نظریه کهن‌گرایان شده برشمرده و می‌نویسد:

«علی‌رغم اینکه کهن‌گرایی تداوم هویت قومی را در طول زمان تبیین می‌کند نمی‌تواند به این پرسش پاسخ دهد. که چرا چنین هویتی در لحظه‌ای خاص در یک گروه واحد به طور متفاوت تجلی می‌کند. [...] به گفته اولزاک، بزرگترین ایراد ذاتی دیدگاه کهن‌گرا در این است که غالب جنبش‌های قومی، اساساً «جدید» و مدعی شکل افسانه‌ای سنن قومی‌اند، سنتی که دیگر وجود خارجی ندارد. [...] کهن‌گرایی این احتمال را نادیده می‌گیرد که ممکن است یک هویت قومی به دلایل حسابگرانه و عاطفی و به منظور حفظ موجودیت یک گروه یا به منظور دست یافتن به یک امتیاز از طریق اقدام جمعی اتخاذ شود». (ص ۱۴۶ و ۱۴۷)

نظریات نوگرا، ظهور قومیت و ناسیونالیسم را محصول سرمایه‌داری و ابداع عصر جدید می‌دانند این نظریه‌ها نیز از جهاتی مورد انتقاد واقع شده است. «لین رهیافت کمتر قادر است به علل تداوم پدیده قومیت در طول قرون متمادی با وجود فراز و نشیب‌های گوناگون پاسخ دهد. افزون بر این بیشتر رهیافت‌های مارکسیستی کاهش گراست (تقلیل‌گرا) زیرا قومیت و ناسیونالیسم قومی را فقط بر مبنای عوامل اقتصادی توضیح می‌دهد. سابقه وابستگی قومی یا گرایش‌های ناسیونالیستی به دوران ماقبل سرمایه‌داری و عصر مدرن بازمی‌گردد، برخلاف ادعای گلفو، ملت‌ها پس از ناسیونالیسم ایجاد نمی‌شوند و این دولت و ناسیونالیسم نیست که در همه موارد ملت‌ها را بوجود می‌آورد» (ص ۱۴۹ و ۱۵۰)

مؤلف با ذکر نواقص دیگر رهیافت‌های مختلف نوگرایان در واقع به نقد هر دو رهیافت اقدام می‌کند و در نهایت به نتیجه‌ای تازه می‌رسد که حاصل ترکیب این دو مکتب است. به نظر او وابستگی‌ها و علایق کهن و اولیه نظیر زبان و مذهب و فرهنگ، ریشه در عصر ماقبل مدرن دارد. اما پدیدار شدن هویت قومی و مسئله قومیت و سیاسی شدن این وابستگی‌ها بویژه خلق دولت - ملت در گروه‌های اقلیت مذهبی، زبانی، نژادی و ظهور جنبش‌های ناسیونالیستی یک سازه اجتماعی مدرن است. وی در ادامه به بحث درباره چگونگی سیاسی شدن

قومیت و بسیج قومی پرداخته و این مسئله را از دیدگاه تئورسیسین‌های دو مکتب کهن‌گرا و نوگرا مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. نویسندگان با تفکیک تفاوت‌های قومی از بسیج قومی، تفاوت‌های قومی را پایگاه بالقوه بسیج قومی می‌دانند. با این توضیح که صرف وجود تفاوت‌های قومی تضمین‌کننده بسیج قومی نیست.

مؤلف آنگاه با ذکر نظریه افرادی چون **والرشتین، مایکل هشتر** و تاکید آنان بر متغیرهای ساختار اجتماعی و توسعه اقتصادی و نظریات کثرت‌گرایی فرهنگی، رقابت نخبگان، انتخاب حسابگرانه و... با ذکر شواهد تاریخی به نقد و بررسی این تئوریه‌ها اقدام می‌کند و به ویژه با توجه به تجارب تاریخی در ایران، میزان توانایی‌های هر نظریه را در تبیین بسیج قومی در ایران مورد ارزیابی قرار می‌دهد. بر همین اساس با ترکیب چند تئوری مختلف و تطبیق آن با مسایل ایران به طراحی یک چارچوب و مدل نظری جهت سیاسی شدن مسایل زبانی و مذهبی در ایران اقدام می‌نماید. در واقع

این مدل نظری محور و نقطه ثقل کتاب حاضر است چرا که این چارچوب نظری بر اساس تجربه تاریخی ایران و با بهره‌گیری از رهیافت‌های مختلف ارائه گردیده است. نویسنده جهت گریز از مشکلات روش‌شناسانه نظیر تبیین مبتنی بر علت واحد، ساختمان مثلث شکل علل ناسیونالیسم قومی را بر سه پایه دولت مدرن، نخبگان سیاسی و نظام بین‌الملل بنا نهاده و این مدل را توجیه‌گر مسایل قومی در ایران می‌داند.

فصول پنجم، ششم و هفتم در جهت یافتن شواهد تاریخی و تأیید این چارچوب نظری با کمک گرفتن از وقایع تاریخی تنظیم شده است.

**فصل پنجم** با عنوان فرایند شکل‌گیری دولت مدرن در ایران به دو بخش تقسیم شده است، بخش نخست در روابط دولت سنتی و رؤسا و نخبگان ایلی اختصاص دارد. مؤلف با اشاره به ویژگی‌های دولت‌های قبل از پهلوی و به هم خوردن روابط دوسویه ایلات و دولت مرکزی، به بررسی موردی این مسئله در سه منطقه مورد بحث پرداخته است. وی با نگاهی تاریخی به وضعیت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این مناطق به این نتیجه می‌رسد که تا قبل از پهلوی و دولت مدرن به علت وجود وضعیت ملوک‌الطوایفی (شبه کنفدراسیونی) در ایران و وجود عوامل



همبسته‌سازی نظیر وفاداری به شاه و حکومت، شاهد بروز مخاصمات قومی نبوده‌ایم.

در بخش دوم ضمن آشنایی خواننده با بستر شکل‌گیری دولت شبه‌مدرن پهلوی در ایران، نویسنده استدلال می‌کند که در اثر ظهور دولت مدرن و به هم خوردن رابطه دوسویه حکومت مرکزی، نخبگان ایلی، تقلید بی‌جا از الگوی غربی مدرن‌سازی و تمرکزگرایی و عدم توجه به زیرساخت‌ها و شرایط زندگی ایلی در ایران، علایق میان دولت و ایلات از هم گسیخت و لذا منازعات قومی و سیاسی شدن این مسایل در آن دوره شکل گرفت.

**فصل ششم** در پی اثبات این مطلب است که سیاسی شدن مسئله قومیت عمدتاً ناشی از فعالیتهای فکری و سیاسی سه گروه عمده از نخبگان سیاسی اعم از سنتی و مدرن (قومی و غیرقومی) بوده است.

الف - روسای ایلات که اقتدار و نفوذشان در اثر سیاست‌های تمرکزگرایانه دولت به خطر افتاده بود.

ب - نخبگان تحصیلکرده جدید که یا از وابستگان و سران ایلات بودند یا به طبقه متوسط غیرایلی تعلق داشتند.

ج - نخبگان غیرقومی که از مسایل زبانی و مذهبی به شیوه‌ای اساساً ابزارگرایانه استفاده می‌نمودند تا مبارزه خود را علیه دولت مرکزی اقتدارگرا برای کسب قدرت سیاسی و اقتصادی پیش ببرند. (ص ۲۲۸)

در **فصل هفتم** (پایانی)، مؤلف تأثیر نظام بین‌الملل

**تا قبل از پهلوی و دولت مدرن، به علت وجود وضعیت ملوک‌الطوایفی (شبه کنفدراسیونی) در ایران و وجود عوامل همبسته‌سازی نظیر وفاداری به شاه و حکومت، شاهد بروز مخاصمات قومی نبوده‌ایم**



**مؤلف با اشاره به کار ویژه‌های فکری روشنفکران غربی و مطالعات آنها در زمینه تاریخ، فرهنگ، مذهب و ساختارهای اجتماعی و سیاسی اقوام ایرانی، آنها را کاشفان ریشه‌های تاریخی و فرهنگی و سیاسی مردمی می‌داند که خود چندان اطلاعاتی از آن میراث فرهنگی و تاریخی نداشته‌اند**

بر مسأله قومیت در ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد.

در بخش نخست، سیاست خارجی قدرتهای بزرگ و دولتهای منطقه‌ای در بروز گرایش‌های سیاسی محلی گرایانه در جهت تأمین منافع ملی و ایدئولوژیکی آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد. رقابت‌های دو نظام سرمایه‌داری و کمونیسم (شوروی) در دوران جنگ سرد در جهت بهره‌برداری از مسایل قومی در ایران و استفاده ابزاری از این کشمکش‌های قومی، مداخله عراق و کشورهای حاشیه خلیج فارس و سوریه و پاکستان در مسایل کردستان و خوزستان و سیستان و بلوچستان، دخالت کشورهای آذربایجان (شوروی) و ترکیه و ارمنستان در مسایل آذربایجان و حمایت‌های فکری و مادی این کشورها از نخبگان از جمله مسایلی است که در این بخش، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

در بخش دوم تأثیر گفتمان بین‌المللی خودگردانی در ظهور هویت قومی منسجم و مستقل و تأثیرپذیری نخبگان قومی از گفتمان حاکم بر عرصه بین‌المللی (گفتمان لیبرالیسم و مارکسیسم) و ترویج نظریات حق تعیین سرنوشت و خودگردانی لیبرالی (نظریه ویلسون) و خودمختاری از سوی آنها در جهت دستیابی به قدرت و نفوذ ثروت در این مناطق با ذکر مصادیق تاریخی بررسی شده است.

در بخش سوم نویسنده به نقش روشنفکران بین‌المللی (شرق‌شناسان قرن نوزدهم و بیستم) و محققان علوم اجتماعی از جمله انسان‌شناسان، زبان‌شناسان، جامعه‌شناسان و مورخان و اندیشمندان علوم سیاسی اشاره می‌کند و فعالیت آنان را سبب گسترش و تکوین هویت قومی و اندیشه‌های ناسیونالیستی و ظهور حرکت‌های جدایی‌خواهانه قومی در این مناطق تلقی می‌کند. وی با اشاره به کارویژه‌های فکری روشنفکران غربی و مطالعات آنها در زمینه تاریخ، فرهنگ، مذهب و ساختارهای اجتماعی و سیاسی اقوام ایرانی، آنها را کاشفان ریشه‌های تاریخی و میراث فرهنگی و سیاسی مردمی می‌داند که خود چندان اطلاعاتی از آن میراث فرهنگی و تاریخی نداشته‌اند. به عقیده وی انجام این مطالعات، از سوی عالمان غربی صرفاً به دلایل علمی نبوده بلکه در غالب موارد، مرتبط با مسایل سیاسی و منافع امپریالیستی کشورهای ابرقدرت (آمریکا، انگلستان، روسیه، آلمان و فرانسه) بوده است. نویسنده با ذکر نمونه‌های تاریخی این فرضیه را به اثبات می‌رساند.

در انتها مؤلف، جهت ایجاد وفاق و وحدت ملی، سه راهبرد پیشنهاد می‌کند:

- ۱- سامان‌مند کردن مشارکت سیاسی و برداشتن موانع مشارکت و فراهم آوردن بستری برای گردش نخبگان
- ۲- تأکید بر وجوه اشتراک میان اقوام ایرانی و همبسته ساختن آنها بر محور هویت ملی و اجتناب از دامن زدن به حساسیت‌های اختلاف‌برانگیز و ایجاد دولت فراگیر با مشارکت همه گروهها.
- ۳- واقع‌گرایی، اعتدال و تنش‌زدایی در سیاست خارجی و بستن راههای سوءاستفاده قدرتهای خارجی از گرایش‌ها و احساسات قومی.

ب. نقد و بررسی:

نقاط قوت کتاب «قومیت و قوم‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت» بر کاستی‌های آن غلبه دارد. گرچه ذکر همه این نقاط قوت از توان نویسنده این سطور و ظرفیت بحث خارج است، اما حتی‌الامکان سعی شده به برخی از آنها اشاره شود:

### ۱- امتیازات کتاب

#### ۱-۱) **جبران خلاء علمی در این عرصه**

تاریخ جهان در قرن بیستم شاهد انواع حرکت‌های قومی در کشورهای مختلف بوده و محققان سایر کشورها به طور وسیعی به این ستیزه‌ها و ریشه‌های روانی، اجتماعی و فرهنگی آن پرداخته‌اند. اما در کشور ما حیطه این مطالعات از سطح چند مقاله فراتر نرفته است. از این رو کتاب حاضر توانست تا حدود زیادی این خلاء علمی را جبران نماید و مورد اقبال اساتید و دانشجویان قرار گیرد. بسیاری از پژوهشگران مسایل قومی از این کتاب به عنوان یک منبع دست اول یاد کرده و از آن استفاده می‌کنند.

#### ۱-۲) **تقویت جریان مطالعات میان رشته‌ای:**

تحلیل مسأله قومیت نیازمند یک مطالعه میان‌رشته‌ای است. این کتاب به لحاظ استفاده از رهیافت‌ها و نظریه‌های مختلف موجود در رشته‌های جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، علوم سیاسی، سیاست تطبیقی، روابط بین‌الملل، تاریخ و... توانسته پاسخگوی نیاز دانش‌پژوهان هرکدام از این رشته‌ها و گرایش‌ها نسبت به مسئله قومیت باشد.

#### ۱-۳) **نکته‌سنجی و رویکرد انتقادی**

نویسنده با ذکر مفاهیم و تئوری‌های مختلف در ارتباط با قومیت و ناسیونالیسم قومی به نقد عالمانه هر یک از این تئوری‌ها پرداخته و با ذکر نقاط ضعف و قوت هر تئوری و در نهایت ارائه یک استنتاج، به حساسیت‌های علمی خواننده دامن زده و به او می‌آموزد که تئوری‌ها را بی دلیل نپذیرد بلکه با مطالعه و مقایسه آراء مختلف، بهترین رأی را برگزیند.

#### ۱-۴) **بومی‌سازی تئوریا**

مؤلف با نقد روش‌شناختی هر یک از نظریات و با دیدگاهی تاریخی و بهره‌گیری از جامعه‌شناسی تاریخی به ارائه یک تئوری مبتنی بر تجربه تاریخی ایران همت می‌گمارد. او برخلاف بسیاری از نویسندگان، مفهوم‌پردازیها و تئوریهایی غربی را مفروض و عاری از ضعف ندانسته و با شالوده‌شکنی بعضی از مفاهیم نظیر قومیت، گروه قومی، ناسیونالیسم قومی، هویت قومی و... شهادت علمی خود را در آرایه یک چارچوب نظری بومی نشان می‌دهد.

#### ۱-۵) **پشتوانه قوی نظری و انسجام تئوریک:**

یکی از ضعف‌های عمده پژوهشگران ایرانی، عدم آرایه چهارچوب نظری یا ناکافی پرداختن به مباحث نظری است. حال آنکه اگر «پژوهنده‌ای به چراغ تئوری مجهز نباشد، در حکم رهروی است نابینا در سرزمین سنگلاخ که در جستجوی در و گوهر به هر سو می‌آورد و درواقع به گرد خود می‌چرخد، روشن است که ره‌آورد چنین رهروی از چنین سرزمینی جز انبانی انباشته از خرمره نخواهد بود. ولی پژوهنده‌ای که چراغی از تئوری فرا راه دارد. چون ناخدایی است که به مدد قطب‌نما کشتی را هدایت می‌کند» خوشبختانه نویسنده در این اثر، فضای نظری وسیعی را برای خواننده ایجاد نموده و این چارچوب را اساس تحلیل خود قرار داده و متناسب با آن نمونه‌هایی را از دل تاریخ بیرون کشیده تا مدل نظری خود را ارزیابی و تأیید کند. با روشن بودن این چهارچوب نظری و روشن شدن موضوع نویسنده امکان نقد و بررسی کتاب برای منتقدین نیز آسانتر می‌شود.

افزون بر نکات فوق می‌توان به رعایت حجم مطالب در زیر هر عنوان، وجود مقدمه و نتیجه‌گیری در شروع و پایان هر فصل، ساده‌نویسی، آرایه منابع متعدد و متنوع (بویژه در بخش منابع خارجی) و فهرست اعلام آخر کتاب

اشاره داشت که در مجموع به اثر حاضر وزانت علمی خاصی بخشیده است.

## ۲- ملاحظه برخی کاستی‌ها

با ذکر نقاط قوت این اثر، پرداختن به کاستی‌های احتمالی و نکات تکمیلی ضرورت بیشتری می‌یابد، البته ذکر این نکات از ارزش و اعتبار علمی این اثر نخواهد کاست، بلکه بستری مناسب برای تعامل فکری و بهبود آثار بعدی فراهم می‌آورد.

### ۲.۱) عدم ارایه تعریف صریح از مفاهیم

شناخت واژگان در شناخت اندیشه‌ها نقش کلیدی دارد. مولف در این اثر ضمن برشمردن نواقص و اشکالات موجود در مفهوم‌بندیها و واژگان مربوط به قومیت به دلیل جدید بودن این حوزه مطالعاتی و ذکر ایرادات و اشکالاتی که به رهیافتهای غربی در شکل‌دهی به این مفاهیم وارد است (به ویژه از نظر عدم انطباق تاریخی این تعاریف با واقعیت‌های کشورهای خاورمیانه) در نهایت به صورت سلیبی نظر خود را چنین ابراز می‌دارد که گروههای قومی به علت عدم انسجام و فرهنگ همگن، قابلیت ملت شدن را ندارند. یا آنکه ایالات، جوامع منزوی، همگون، یا فرهنگ منسجم و در حال کشمکش دائم با دولت نیستند. وی با توجه به نبود معیارهای روشن برای تفاوت‌گذاریهای هویتی تعریفی از این مفاهیم ارائه نداده بلکه به دلیل آشفتگی‌های موجود در مفهوم‌بندیها، قائل به حجیت نظر شخصی پژوهشگر درباره این مفاهیم شده و می‌نویسد: «این پژوهشگر است که قومی بودن گروههای مذهبی یا زبانی را مشخص می‌کند و عامل تعیین‌کننده،

نظر اوست تا معیار واحد علمی» (ص ۴۸). بدین ترتیب این واژگان، همچنان در ابهام و پیچیدگی رها می‌گردد.

### ۲.۲) تنزل دادن مسئله قومیت‌ها در حد یک افسانه:

مولف بر این باور است که «گروههای قومی به عنوان موجودیت‌های واحد نژادی و فرهنگی با ویژگیهای مشخص و یکدست کاملاً نادرست و محصول ذهنیت‌پردازی محققان است نه یک واقعیت تاریخی» (ص ۵۲) بنابراین مفاهیم مصطلح قومیت، هویت قومی و ناسیونالیسم قومی را جعلی و ساختگی و محصول نخبگان و ذهنیت‌پردازی آنان می‌داند.

باید توجه داشت که مسئله قومیت‌ها و ادراک هویت قومی همیشه مطرح بوده است. و نمی‌توان به دلیل فعال نبودن یا ضعف فعالیت در برخی از مقاطع زمانی، آن را محصول عصر مدرن و دست‌ساز نخبگان جهت سوار شدن بر احساسات قومی مردم و رسیدن آنها به مطامع موردنظرشان تلقی نمود. گرچه این پتانسیل، قابلیت استفاده و هدایت را داشته اما این جهت‌پذیری با مقولهٔ تکوین تفاوت بسیاری دارد.

اصولاً وجود مطالبات قومی یکی از عوامل انتخاب استراتژی ملوک‌الطوایفی از سوی حکومت مرکزی بوده است. و استراتژی اعطای استقلال نسبی به ایالت‌ها و ولایت‌ها و ایالات و حکمرانان محلی در واقع راهبردی برای جلوگیری از این پتانسیل بالقوه در شکلهای افراطی‌اش تلقی می‌شود و حتی حکام قاجار برای جلوگیری از انسجام ایالات و در بعد وسیعتر قومیت‌ها از سیاست «فرقه بینداز حکومت کن» استفاده می‌کردند تا این خطر بالقوه را از سر

خود دور کنند. هر قومی بواسطه تمایزاتش، بالقوه نوعی ناسیونالیسم قومی را در خود می‌پروراند و حتی این فرایند ممکن است منتهی به ایجاد یک مایت بشود. مهم نحوه برخورد حکومت با این مطالبات و کنترل نارضایتی‌ها و خواسته‌های آنان می‌باشد. و گرنه انکار مسایل قومی نه تنها مشکلی را حل نخواهد کرد بلکه می‌تواند مشکل افزا باشد.

### ۲.۳) استقرار ناقص:

الف - مولف هویت ایلی مبتنی بر خویشاوندی را رد می‌کند و آنرا افسانه می‌پندارد و فقط وجود جد مشترک را در هسته‌های خانواده و دودمانهای محلی صادق دانسته و در سطح بالاتر مثل تیره، طایفه و ایل این امر را صادق نمی‌داند. (ص ۵۸ و ۶۰) از این رو معتقد است که تشکیل جوامع ایلی مبتنی بر ساختارهای سیاسی و اداری بوده و غالباً ایالات توسط دولت‌ها بوجود می‌آمدند. (ص ۶۳) حال آنکه آنچه که ایشان را به چنین نظریه‌ای کشانده، وجود دو یا سه مورد معدود در تاریخ است: ایل قزلباش که توسط صفویه بوجود آمد، ایل شاهسون توسط شاه‌عباس صفوی و ایل خمسه در فارس در زمان قاجار. گرچه تکوین این سه ایل به دلایل سیاسی و امنیتی نظیر حمایت از حکومت مرکزی و در مورد ایل خمسه کاستن از قدرت دو ایل قشقایی و بویراحمدی در فارس بوده است، اما نمی‌توان از این سه مورد نتیجه گرفت که هویت ایلی، امری کاملاً مبتنی بر اقتضات سیاسی و اداری بوده است. چرا که در غالب موارد، روابط نسبی و سببی (خویشاوندی) و وجود شجرهٔ مشترک، عصبیت ایلی، ساختارهای سنتی قدرت در ایالات، هم‌پیمانی و سوگند مودت و... عامل قوام و همبستگی ایل بوده است و کسی که زندگی عشیره‌ای (ایلی) را تجربه کرده باشد به وضوح شاهد این مسئله خواهد بود. در اغلب موارد دیده شد که وقتی یکی از طوایف زیرمجموعه یک ایل مورد تجری ایل دیگر یا طایفه دیگری واقع می‌شود. افراد آن ایل و طوایف همبسته ولو آنکه هیچ نفع عقلایی نداشته باشند به حکم «برادری» به حمایت برمی‌خیزند. از طرفی ایالات زیادی نظیر بویراحمد، بختیاری و قشقایی و ایلات، بلوچ و مکرری را می‌توان مثال زد که هر کدام برای خود قائل به وجود جد مشترکی می‌باشند و زیرمجموعه‌های ایل یعنی طوایف، تیره‌ها، تش‌ها، مال‌ها، بنکوها و خانواده‌ها همگی خود را به نوعی منتسب به آن جد می‌نمایند. حال آنکه نویسنده معتقد است که «هویت قبیله‌ای مشخص متکی بر روابط خویشاوندی و جد مشترک در ایران وجود ندارد». (ص ۶۳) چنین تحلیلی از آن حیث که مبتنی بر متون پژوهشی آشنا به زندگی ایلات ایرانی نیست، با فضای واقعی ایلات ایران فاصله دارد، محل نقد و تأمل است.

ب - نویسنده محترم، همه حرکتها و جنبش‌های قومی

را در ایران نخبه محور دانسته و عدم حمایت مردم از این حرکت‌های نخبه‌گرایانه را عامل شکست آنها و نیز عامل توسل آنها به بیگانگان و سوءاستفاده بیگانگان از این احساسات قوم‌گرایانه دانسته است. حال آنکه این نتیجه‌گیری کلی و عام را موارد مشخصی نقض می‌کند. مثلاً تأسیس دولت خودمختار کرد در مهاباد (۱۳۲۵-۱۳۲۴) با وجود نخبه محور بودن توانست تا حد زیادی به مطالبات و خواسته‌های مردم پاسخ دهد و لذا از حمایت آنان برخوردار گشت. (نقض مدعی اول)

در مورد مدعی دوم، صرف عدم حمایت مردم عامل توسل به بیگانگان نبوده است، بلکه متغیرهای زیادی نظیر نیاز به ایمنی بیشتر در سایه قدرتهای دیگر، تحکیم



قدرت و مشروعیت بخشی به این حرکتها، ضعف منابع مالی مردمی ...

## ۲-۴) نخبه محور پنداری حرکت های قومی و نادیده انگاشتن مطالبات مردم:

مولف با انکار خواسته ها و مطالبات قومی، مردم را همچون ظرفی تصور نموده که نخبگان هر ایده ای را که بخواهند در آن می ریزند ایشان حتی تکوین و خلق و طرح هویت قومی را ناشی از فعالیت های فکری و فرهنگی نخبگان (قومی و غیر قومی - داخلی و خارجی) دانسته و گناه آنان را تئوریزه نمودن و بزرگنمایی تمایزات و افتراقات و در نتیجه شکل دهی به هویت قومی می داند. ضمناً هدف آنان را از مطرح نمودن مسایل قومی دست یابی به کرسی قدرت تلقی می کند.

به نظر می رسد که شناخت هر کس نسبت به هویت جمعی اش به طور ناخود آگاه وجود دارد و طبیعی است که این تمایزات و خواسته ها را نیز به دنبال داشته باشد. این خواسته ها و مطالبات مربوط به خود مردم است. اما نخبگان جامعه نیز در نقش نماینده و سخنگوی توده ظاهر شده و خواسته های آنها را بیان می کنند و این لزوماً به معنای استفاده ابزاری نخبگان از این پتانسیل در جهت اغراض و مطامع شخصی نیست به همین دلیل، گاهی مشاهده می شود که این حرکت های جدایی خواهانه نه تنها منافع و امتیازاتی به دنبال خود ندارند بلکه به دلیل ممانعت از سرمایه گذاری و انجام پروژه های عمرانی، خود عامل محرومیت مضاعف و مشکلات اقتصادی نیز می شوند. از طرفی در طول تاریخ دیده می شود که پاره ای از نخبگان بر

**مؤلف برای مفهوم پردازی بومی در حوزه قومیت، به رد تعمیم های جهان شمول، همسان پنداری تحولات تاریخی و مفروض پنداری پدیده ها و تعاریف پرداخته و با بهره گیری از نگاه تاریخی، به نوعی شالوده شکنی اقدام می کند**

**کهن گرایی این احتمال را نادیده می گیرد که ممکن است یک هویت قومی به دلایل حسابگرانه و عاطفی و به منظور حفظ موجودیت یک گروه یا به منظور دست یافتن به یک امتیاز از طریق اقدام جمعی اتخاذ شود**

سر آرمانهای قومی حتی جان خود را نیز از دست داده اند و بدیهی است که استفاده از این شیوه پرخطر به عنوان اهرم فشار جهت کسب منافع مادی چندان اقلانه به نظر نمی رسد.

از سوی دیگر، این نگرش، پیامدهای حادی را در حیطه راهبردها و شیوه های مواجهه با مسأله امنیتی قومیت ها نیز دربر خواهد داشت. چرا که اگر ریشه معضلات امنیتی قومیت ها را در میان نخبگان بجوییم، دو راه در پیش خواهیم داشت. یا آنکه با مشارکت دادن نخبگان قومی و توزیع مناسب منابع ارزشمند (ثروت، قدرت، منزلت و اطلاعات) آنان را نیز در بدنه سیاسی حکومت شریک گردانیم یا آنکه با روش های خشونت آمیز، مانع تئوری پردازی و فرموله نمودن مطالبات قومی از سوی آنان شویم. از این رو نگرش مذکور به چنین پیامدهایی نیز ممکن است بینجامد.

## ۲-۵) دیدگاه تقلیل گرایانه در ارائه چارچوب نظری:

نویسنده منافع ابزار گرایانه نخبگان را عامل اصلی سیاسی شدن تمایزات زبانی و مذهبی در ایران دانسته و بر اساس سه متغیر دولت مدرن اقتدارگرا، نظام بین الملل و نخبگان سیاسی، مدلی را برای تبیین این پدیده ارائه می کند. اما به دلیل در نظر نگرفتن سایر متغیرها نظیر ناموزونی و عدم تعادل در ابعاد مختلف توسعه، نابرابریها و تبعیضات اعمال شده در حیطه های مختلف، مطالبات و خواسته های هویتی و ... این چارچوب نظری، جامعیت لازم را ندارد و محدود کردن عوامل سیاسی شدن این گرایش ها در مثلث سه متغیری فوق، محصول دیدگاهی تقلیل گرایانه است.

## ۲-۶) مبهم و ناقص رها کردن پاره ای از وقایع و تحلیلیها:

نویسنده در پاره ای از موارد به صورت خیلی موجز و گذرا به مطالبی مهم اشاره و بدون کالبدشکافی و تحلیل از کنار آنها عبور می کند. وقایعی نظیر سرگذشت رهبران و تئورسینهای حرکت های قومی در ایران، نقش نیروهای نخبه قومی با خاستگاه ایرانی در مسایل قومی سایر کشورها و بالعکس، مداخله ایران در مسایل قومی سایر کشورها در دوره های مختلف (مخصوصاً در دوران جمهوری اسلامی) فروپاشی شوروی و ایجاد استان اردبیل در منطقه ترک نشین ایران و ... از این منظر شایسته تحلیل و بررسی است.

## ۲-۷) تنوع انتقادات و نتیجه گیری متکثر:

نویسنده در هر گفتار با ذکر حجم عظیمی از مطالب نظری و نقد موشکافانه علمی هر یک از این رهیافت ها و در نهایت انجام نتیجه گیری کمک زیادی به فهم دقیق مطالب کتاب می کند. اما همین افراط در روحیه انتقادی و انجام نتیجه گیری های جانبی بسیار و تکرار بیش از حد نتایج و مطالب گذشته در ابتدا و انتهای هر فصل در نهایت سبب خستگی و سردرگمی خواننده غیر حرفه ای و از دست رفتن چارچوب منطقی بحث از سوی وی می شود.

## ۲-۸) اشکالات و نواقص آماری:

گرچه این اثر در سال ۱۳۷۸ به چاپ اول رسیده است، اما آمار استفاده شده در آن، مربوط به سال ۱۳۶۵ و قبل از آن می باشد که این فاصله زمانی سیزده ساله و عدم بکارگیری آمارهای جدید جای سوال و تأمل دارد. از طرفی آمار ارائه شده در مورد قومیت ها دقیق نبوده و بسیار مبهم است. مثلاً در منطقه بلوچستان، کل جمعیت استان سیستان و بلوچستان ذکر شده اما تفکیکی بین سیستانی ها و بلوچ ها و بومی ها و غیر بومی ها انجام نشده است. لذا این آمار در واقع نشانگر جمعیت بلوچ های ایران نیست. از طرفی

در کردستان یا آذربایجان به ذکر جمعیت آن استان در سال ۱۳۶۵ اکتفا شده و تفکیکی میان کردها و ترک های آذری در آذربایجان غربی و دیگر گروه های زبانی در این زیست بوم انجام نشده است.

## ۲-۹) اشکال در مصادیق:

الف - گرچه مؤلف در چند مورد به تبار لری ایل بختیاری اشاره می کند ولی در بعضی موارد آن را در کنار قوم لر آورده به گونه ای که نوعی تفکیک را به خواننده القا می کند. (ص ۵۵ - ۵۴) ایل بختیاری در تقسیم بندی گروه های زبانی و قومی زیرمجموعه قومیت لر است و بر اساس تمرکز جغرافیایی، این قومیت به دو شاخه لر بزرگ (شامل ایلات بختیاری، کهگیلویه، بویراحمد، ممسنی) و لر کوچک (شامل ایلات لرستان، ایلام، همدان، مرکزی و بخشی از خوزستان) تقسیم می شود.

ب - مولف در صفحه ۷۴ به هویت قومی کریم خان زند اشاره می نماید و به نقل از نیکیتن وی را از کردها به شمار می آورد. حال آنکه اکثر تاریخ نویسان و مردم شناسان ایران، ایل زندیه را شاخه ای از قوم لر می دانند که به گویش لکی که از زیرمجموعه های گویش لری است تکلم می نمایند. گرچه برخی از فعالان سیاسی کرد و اندیشمندان غربی، لر ها را نیز جزء مجموعه کردها دانسته و مرزهای کردستان را تا انتهای کهگیلویه و بویراحمد و فارس می دانند اما این امر با مخالفت جدی پژوهشگران مواجه شده و ادله ارائه شده از سوی آنان بسیار ضعیف است.<sup>۲</sup>

اصولاً کریم خان زند معروف به کریم توشمال از طریق اتحاد با دو تن دیگر از خانهای لرتبار بختیاری به قدرت رسیده و به لحاظ حمایت از سوی مردمان لرتبار، کهگیلویه و بویراحمد، فارس (ممسنی)، بختیاری و لرستانی محل حکومت خود را شیراز قرار داد.

ج - همچنین مؤلف در ص ۵۶) به نقل از یک منبع خارجی محل تمرکز گروه های زبانی را به صورت هاشور شده نشان می دهد که این نقشه حاوی اشکالاتی می باشد. از جمله از اینکه اولاً ما به جز قومیت فارس، شش قوم دیگر را به صورت تمرکز یافته در کشور شاهدیم که عبارتند از ۱- کردها ۲- ترکها ۳- لرها ۴- عربها ۵- بلوچها ۶- ترکمنها. ثانیاً همچنان که اشاره شد بختیاری زیرمجموعه گروه قومی لر است، حال آنکه با نوعی هاشور ویژه، از لر ها تفکیک گشته است. ثالثاً قشقای ها نیز ایلی ترک تبارند و به زبان ترکی تکلم می کنند حال آنکه در این نقشه به صورت گروه زبانی مجزا و مستقل مشخص شده است.

## پانویس ها:

- ۱- محمدعلی خنجی، اهمیت تئوری و کاربرد آن در بررسی تاریخ تحولات اجتماعی، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۸۱ و ۸۲، تهران ۱۳۷۳.
- ۲- مؤلف بارها به مسئله تکوین و خلق هویت قومی از سوی نخبگان اشاره می کند. نک به صفحات: ۳۷۰ - ۳۶۵ - ۳۱۰ - ۶۸۱۶۹۱۷۳۱۷۵۱۷۶۱۸۰۱۸۱۸۵۳۳۶۲۶۹۳۹۱۳۰۷.
- ۳- در جهت رد این ادعا نک: سکندر امان اللهی بهاروند قوم لر و پراکندگی آن، نشر آگاه ۱۳۷۳، ص ۲۰ به بعد.